

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲۰

ای دل ز محبان و رفیقان خبری نیست

از کوبه دولت و شاهان خبری نیست
از تخت جم و ملک سلیمان خبری نیست
یکسر ز بد و نیک عزیزان خبری نیست
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
رفتند کجا زال و زر و سام و نریمان
کو شوکت گرشاسب و کو رستم دستان
کو گیو و دگر بیژن و ز خیل دلیران
سهراب جهانگیر و جهانبخش و جوانان
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
جمشید کجا رفت و چه شد و رخت و کلاهش
کو قر فریدون و چه شد حشمت و جاهش
کو دولت اسکندری و ملک و سپاهش
بهمن به کجا رفت و گرفتاری چاهش
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
شداد کجا رفت جهان داری او کو
نمرود کجا رفت شرر باری او کو
ضحاک کجا رفت دل آزاری او کو
فرعون و غلامان و ستمکاری او کو
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
حاتم به سخاوت شده مشهور به عالم
گردیده عدالت به انوشیر مجسم
رستم به شجاعت شده بر خلق مسلم
اندر پی عزت رسد اندوه و دگر غم
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
مجنون به کجا رفت چه شد دوری لایلا
کو کوبه یوسف و کو حسن زلیخا
شیرین به کجا رفت چه شد خسرو شیدا
بهرام و گل اندام و دگر دامن عذرا
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
کو رستم زال و چه شده سام نریمان
کو قوت و کو صولت شمشیر دلیران

کو آن همه آشوب که آمد سر ایران
کو آن همه لشکر که برون گشت ز توران
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست
ای ناصرالدین شاه،^{۳۲۷} امیران همه رفتند
با جمله وزیران و دلیران همه رفتند
بین مشیران و دبیران همه رفتند
جمع فقرا جمله اسیران همه رفتند
آیا به کجایند از ایشان خبری نیست

مروئیست که حضرت امیرمومنان از اول ماه مبارک رمضان یک شب در خانه حضرت امام حسن و یک شب در منزل امام حسین و شبی دیگر در محفل عبدالله جعفر افطار می فرمود و در هیچ از شب ها زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود پس حضار محفل ارم مشاگل عرض می کردند : تو را چه روی داده که از صرف غذا در این شبها اجتناب می فرمایی .

آن حضرت در جواب می فرمود : که زمان ملاقات پروردگار نزدیک است و می خواهم که چون خداوند خود را ملاقات نمایم آلوده طعام نباشم و این مقدار به جهت حفظ رمق کافی است .

و چون شب نوزدهم آن حضرت خواست افطار نماید ام کلثوم گوید طبقی که دو نان قرص جو و کاسه شیری و قدری نمک سائیده در آن بود به نزد آن حضرت آوردم چون چشم مبارکش بر آن طبق افتاد گریست گریستن شدیدی و سر مبارک خود را حرکت داده مانند شخصی که غضبناک باشد در بحار الانوار است که آن حضرت به ام کلثوم فرمود : که گمان نمی کنم دختری به پدر خود بدی نماید و بد خواه پدرش باشد چنانچه تو بدی با من می کنی .

ام کلثوم مضطرب شد و عرض کرد : پدر بزرگوار چه بی ادبی از من صادر شده .

آن حضرت فرمود : ای دختر دو نان خورش در یک طبق در نزد من حاضر می کنی می خوانی ایستادن من در نزد حق تعالی به طول کشد من می خواهم متابعت کنم پسر عم خود رسول خدا را که مادامی که در حیات بود دو نان خورش در یک طبقی نزد آن حضرت نگذاشتند .

پس ام کلثوم شیر را برداشت و آن حضرت سه لقمه از آن نان جو با نمک میل فرمود و دست کشید پس آن امیر کشور اعزاز مشغول نماز گردید و روی ابتهال و تضرع به درگاه بی نیاز آورده رکوع و سجود را در نهایت خضوع و خشوع به جای می آورد و صدای آن حضرت به گریه بلند بود و مکرر از عبادتخانه خود بیرون می آمد و به اطراف آسمان نظر می کرد و مانند کسی که او را مار گزیده باشد برخورد می پیچید و کلمات وحشت آمیز که دلالت بر شهادت آن حضرت می کرد می فرمود گویا در آن شب ارکان آسمان و زمین متزلزل بود و آن حضرت

وداع عبادت پروردگار می نمود لاقمر تللیلهصار تصاحبتهاقدور آلرسولالله فی خسف یعنی خدا نورانی نکند شبی را که در روز او ماههای عصمت و جلالت منخف و بی نور شدند لاشرقتشمسیومصادقیوغدهشموسلرسولاللهفیکسف

یعنی خدا روشنی ندهد آفتاب آن روزی را که در صبح آن آفتاب های فلک رفعت و جلالت از ابر و تگرگ و رعد و برق نیزه و تیر و شمشیر مخالفان منکف و بی نور گردید.

در شب قتل امیر غزوه بدر وحنین
یادم آمد ای محبان از شب قتل حسین
کانشب از بهر وداع طاعت پروردگار
تا سحر بیدار بود آن سید شب زنده دار
گاه محزون در قعود^{۳۲۸} گاه غمگین در قیام
گاه گریان در تشهد گاه لرزان در سلام
ساعتی در فکر اصحاب و جوانان شجاع
ساعتی با اهل بیت خویش سر گرم وداع
گه به حسرت داشت قنطاق علی اصغر ببر
گه به حسرت داشت بر روی علی اکبر
گاه شستی ز اشک چشم از گیسوی قاسم غبار
گه سر عباس را گریان گرفتی در کنار^{۳۲۹}

(گریز)

ای موالیان زینب و ام کلثوم در شب نوزدهم اگر چه حضرت امیر را پریشان می دیدند و آن جناب اگر چه پیوسته خبر مرگ خود را به ایشان می رسانید لیکن در خیال اسیری و توهم دستگیری خود نبودن و در خانه عزت و احترام خویش مقام داشتند اگر چه از قتل پدر بزرگوار گریان و اشکبار بودند لکن به حیات برادران و اقارب امیدوار آه آه از آنچه در شب عاشورا بر ایشان گذشت گاهی به خیال فرقت سیدالشهدا بودند و لحظه ای مهاجرت عباس و علی اکبر و قاسم و اقارب را به خاطر می آوردند و لمحہ ای دیگر به فکر گرفتاری خود در میان جمعی از اجامره و^{۳۳۰} نامحرم بودند .

۳۲۸- این اشعار در فصل دوم کتاب خزائن الاشعار مشهود می باشد .

۳۲۹- قعود و قیام : نشستن و برخاستن .

۳۳۰- اجامره : اوباش و ولگرد .

خلاصه امه کلثوم عرض کرد: که ای پدر بزرگوار چون است که امشب خواب را بر خود حرام کرده ای و تمام این شب خبر مرگ خود را به ما می رسانی ای پدر چرا استراحت نمی فرمایی و لحظه ای آرام نمی گیری و کوه بار غم و اندوه بر دل می نهی .

آن جناب فرمودند: ای دخترک من به درستی که پدر تو با شجاعان عرب بسیار جنگ کرده و خود را به احوال عظیمه مکرر انداخته و خوفی در دل نداشته و هرگز اضطراب و وحشت بهم نرسانیده و امشب در کمال خوف وحشیه است پس آن حضرت فرمود: ای دخترک من نزدیک است اجل من و قطع می گردد دیدار من با شما . جناب امه کلثوم چون این سخن از پدر بزرگوار شنید فریاد برکشید و دست بر سر زد بلی شبی چون شب نوزدهم بر دختران مکرمه آن جناب بگذشت مگر شب عاشورا در شب نوزدهم که سید اوصیاء خبر مرگ خود را به اهل بیت طاهره می داد و اعدای آن حضرت به ظاهر در کوفه به جز از سه نفر خوارج و یک زن زانیه نبودند و اما در شب عاشورا که سیدالشهدا خبر قتل خود و کشته شدن برادران و فرزندان و یاران خود را به اهل و عیال شکسته دل می داد زیاده از هزار کافر بی رحم که هزار هزار مرتبه از خوارج و یهود و نصارا بدتر بودند بر آن بیکسان بی معین احاطه نموده و آنها را در میان گرفته بودند .

در کشف الغم^{۳۳۱} است که حضرت امیر در آن شب بسیاری فرمود لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و سوره مبارکه یس را تلاوت می نمود و اندکی آسایش فرمود آنگاه ترسان از خواب بیدار شد و زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود که در این ماه از میان شما می روم و الان رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: ای ابوالحسن به این زودی به تو خواهد آویخت شقی ترین این امت و لجه تو را از خون سرت خضاب خواهد کرد مخدرات حرم از کلمات جانسوز آن امام صدا به گریه بلند کردند آن حضرت ایشان را به صبر و شکیبائی امر فرمود و چون نزدیک به صبح رسید آن حضرت تجدید وضو فرمود و جامه خود را پوشید و قدم به صحن خانه گذاشت و نگاه به اطراف آسمان نمود و گفت اللهمبارکلیفیالموت چون خواست روانه شود مرغابی چندی که برای حسنین آورده بودند و تا آن شب به جهت احترام آن آستان ملک پاسبان اصلا صدایی از ایشان ظاهر نشده بود چون آن حضرت اراده بیرون رفتن از آن خانه نمود آن حیوانات زبان بسته صداها برآوردند و بالها بر یکدیگر می زدند و به منقار خود اطراف جامه های آن حضرت را گرفته بودند و گویا به زبان بی زبانی به آن عزیز ربانی می گفتند:

ای دلیل گمراهان مولای انس و جان مرو

خانه اسلام زین رفتن شود ویران مرو

بی پدر گردد حسین و خون جگر گردد حسن

ای پناه اهل بیت بیکس و حیران مرو^{۳۳۲}

۳۳۱- کَشْفُ الْغَمِّ فِي مَعْرِفَةِ الْأُمَّةِ (ع) کتابی به زبان عربی در شرح حال، فضائل و معجزات چهارده معصوم (ع) نوشته علی بن عیسی اربلی (درگذشته ۶۹۲ق) از عالمان دینی شیعه . نویسنده، کتاب را با انگیزه روشن کردن حقایق آنان بر دشمنان اهل بیت و مقابله با غلوکنندگان ائمه (ع) نگاشته است .

۳۳۲- این اشعار در فردنسخه زینب در تعزیه حضرت علی (ع) نیز مشهود می باشد.

امیر مومنان که رحمت واسعة الهی بود چون بی تابی آن مرغان را دید زبان به ذکر توحید گشود و می فرمود لا اله الا الله این صدایی است که از عقب آن نوحه ها خواهد بود و بامداد قضای الهی ظاهر شود از کیفیت این شب نوزدهم و مرغابیانی که دامن حضرت را گرفتند و ناله می کردند به خاطر آمدن از روز عاشورا آن وقتی که جناب سید الشهداء عزیمت جهاد نمود این اطفال خرد سال آن حضرت چون جوجه می لرزیدند و در اطراف و جوانح آن جناب جمع شده به دامن و رکاب مرکبش آویخته بودند و چنان ناله می کردند که از ناله ایشان اهل آسمان و زمین به ناله در آمدند خدایا نمی دانم چه حالتی داشت حسین .

خلاصه حضرت امیر در آن شب سفارش آن مرغابیانی را نمود که آنها را آب و دانه دهید زیرا که ایشان زبانی ندارند که شما را از تشنگی و گرسنگی خود با خبر سازند یا آن که ایشان را رها نمائید آقا یا علی مرغابی ها زبان نداشتند اطفال در بدر حسینت که زبان داشتند هر وقت تمنای آب و نانی می نمودند تازیانه و کعب نیزه خدایا حضرت امیر مرغابی چند که در خانه داشت به صبیله مرضیه خود ام کلثوم و زینب سفارش می فرمود که این حیوانات بسته زبان را گرسنه و تشنه نگذارید آه آه که مظلوم کربلا غریب دشت نینوا در یوم عاشورا نه آبی داشت و نه غذایی که سفارش اطفال کوچک شکسته بال خود را به خواهران ستم دیده خویش فرماید هر چند سکینه خاتون و سایر اطفال پر شکسته آن حضرت عرض می کردند: که پدر در این صحرا ما را تشنه و گرسنه به که می سپاری و کیست که اطفال یتیم تو را غمخواری نماید و چه کس ایشان را در دامن مرحمت تربیت خواهد نمود .

آن حضرت ساکت و جوابی نداشت که در جواب ایشان بفرماید آخر الامر با چشم گریان و صدای ضعیف در حال که گریه گلو مبارکش را گرفته بود فرمود: که شما را به خدا می سپارم و او نیکو و کیلی است . خلاصه چون حضرت امیر المومنین اضطراب و بی تابی مرغابیانی را دید گریست به نوعی که اشک بر محاسن شریفش جاری شد و فرمود شما به ماتم من گریه می کنید که حیفا ولی اعادینی یقتلونی بالسیف ام کلثوم عرض کرد: که ای پدر بزرگوار این چه فال بداست که می زنی . شاه اولیاء فرمود: که ای فرزند این فال بد نیست اما دلم گواهی می دهد که در اینجا از جمله شهیدان خواهم بود .

پس آن حضرت دامان جامه خویش را از منقار آن مرغابی ها خلاص نمود و عزیمت مسجد کرد . ابن شهر آشوب^{۳۳۳} گوید که چون آن حضرت به درب خانه رسید و خواست که در را بگشاید قلاب در خانه به کمر بند آن حضرت بند شد و چنان کمر بند آن حضرت را گرفت که کمر بند از کمر مبارکش جدا شده و بر زمین افتاد پس آن حضرت کمر بند را بر گرفت و بر کمر بست و گفت: یا علی بادا مبارک بر تو مرگ

۳۳۳- ابوجعفر، محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابونصر بن ابوالجیش ساروی مازندرانی ملقب به رشیدالدین و عزالدین و مشهور به ابن شهر آشوب (۴۸۹-۱۶ شعبان ۵۸۸ هجری قمری، ۴۷۵ یا ۴۷۶-۱۲ شهریور ۵۷۱ هجری خورشیدی، ۱۰۹۶-۲۷ اوت ۱۱۹۲ میلادی)، مفسر، محدث، ادیب و فقیه بزرگ شیعه است. تنها یک جا کنیه اش «ابوعبدالله» آمده و از آنجا وارد منابع اخیر شده است.

خیز بهر مرگ خود برگیر برگ
گر جهان یکدم کند خندان تو را
لحظه ای دیگر کند گریان تو را
پس فرمود: اللهم بارک لی الموت .

ام کلثوم می گوید چون این کلمات جانسوز از آن بزرگوار شنیدم گفتم واغوثاه وابتاه ای جان پدر این چه احوال است که از اول شب تا به حال خبر از مرگ خود می دهی .

آن حضرت فرمود: آنچه می گویم حق است و آنچه واقع می شود از برای من علامت وداع این دار فانی است که هر یک از دیگری ظاهر می گردد .

پس مرا و خواهرم زینب را امر به سکوت فرمود و در خانه را گشود و چون نور دیده ها از نظر غایب شد ام کلثوم گریان و نالان به بالین برادر خود حضرت امام حسن آمد و عرض کرد: ای برادر

برخیز که چرخ سفله پرور

دارد سرکینه ای برادر

از اول شام تا سحرگاه

بودی پدرم به ناله و آه

از درد الم دمی نیاسود

پیوسته حدیث هجر فرمود^{۳۳۴}

ای برادر بلند مقدار امشب پدر بزرگوار را مگذار تنها به مسجد رود از عقب آن جناب برو و با او باش تا صبح پس حضرت امام حسن را از وقایع حالت آن حضرت از سر شام تا آن زمان که از خانه بیرون تشریف برده بود با خبر ساخت پس حضرت امام حسن از جای خواب برجست و از عقب پدر روانه گردید .

(گزین)

ای محبان جناب امیر مومنان از خانه به مسجد می رفت و در کوفه به ظاهر خصمی نداشت و دشمن آن حضرت دو سه نفر مرد و یک زن بیشتر نبود آن هم از کثرت شیعیان مخفی و پنهان بود و آشکارا جرائم بر اظهار عداوت آن حضرت نمی کردند مع هذا علیا جناب امه کلثوم دلش گواهی نمی داد که آن سرور عباد را تنها بگذارد امام حسن را از عقب پدر بزرگوار می فرستاد آه آه از آن زمانی که برادرش حسین تشنه لب با تن تنها در مقابل سی و پنج هزار شمشیر و نیزه می رفت و امه کلثوم کسی نداشت که از عقب آن حضرت به یاری و غمخواری و نصرت او فرستد به جز لشکر آه و سپاه ناله و فریاد کسی به امدادش نرفت چرا طفلی عبدالله نام که از حضرت امام حسن باقی مانده بود .

خلاصه چون جناب امام حسن در عقب پدر بزرگوار رفت و قبل از رسیدن آن حضرت به مسجد به پدر رسید و عرض کرد: که ای پدر چه چیز تو را در این وقت از خانه بیرون آورده و حال آنکه هنوز ثلثی از شب باقی است. آن جناب فرمود: که ای حبیب من خواب هولناکی دیده ام از وحشت آن خواب هراسان از خانه بیرون آمدم دیدم در خواب که جبرئیل امین بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ برداشت و بر بام کعبه بر آمد و آن سنگ ها را بر هم زد که ریز ریز شد پس بادی وزید و آن سنگ ریزه ریزه را کنده کرد و در هر خانه از مکه معظمه و مدینه طیبه ریزه ای از آن داخل شد.

حضرت امام حسن پرسید: که ای پدر عالی مقدار این خواب را چه تعبیر فرمودی.

حضرت کلماتی فرمود که این اشعار خلاصه آن است

ز آن بیشتر که سر زند از مشرق آفتاب

گردد ز خون محاسن شیر خدا خضاب

در مکه و مدینه به هر خانه ای رود

اندوهی از قضیه قتل ابوتراب

پس حضرت امیر فرمود: ای فرزند ارجمند برگردد و در رختخواب خود آرام گیر.

حضرت امام حسن عرض کرد: که ای پدر می خواهم که همراه تو باشم تا به موضع نماز تو.

حضرت فرمود: یابنیا قسمی به حقیعلیکفار جعالیفراشکلاینقصقوتک.

یعنی ای فرزند من قسم می دهم تو را به حق خودم که برگرد به جانب رختخواب خود تا آن که درهم نشکنند خواب تو.

(گزین)

سبحان الله پدر مهربانی که راضی نبود که خواب فرزندش در مثل هم چه شبی در هم شکسته شود و او را قسم داده که به جای خود برگردد پس نمی دانم چه حال داشت و چه می کرد اگر حاضر بود در شبی که همین فرزند ارجمندش از صلابت زهر بی خواب و بی قرار در رختخواب خود مانند مار گزیده به این پهلوی و آن پهلوی می غلطید و از شدت زهر به دوش برادران و خواهران می رفت و فریاد و کیداه بر می کشید تا آن که یکصد هفتاد پاره جگرش در طشت ریخت.

خلاصه حضرت امام حسن حسب الامر آن مولای زن و مرد به جانب خانه و مسکن خویش مراجعت فرمود و دید که خواهر محزونه اش در عقب در ایستاده پس آن چه میانه آن جناب و پدر بزرگوار گذشته بود به جهت خواهرش بیان نمود پس همه اهل بیت بر دور یکدیگر حلقه ماتم زده سرها غم به زانوی ماتم نهاده از شدت تحیر خواب بر ایشان غلبه کرد تا رسیدند به آنچه واقع شد.